

حافظ و پیرمغان

دکتر حسین فرهادیان

معروف از لغت آرامی گرفته شده و هم‌ریشه و بمعنی کافر است و مولوی نیز بهمین معنی در مثنوی به کار برده است. در این جا به‌عنوان نمونه چند بیت آورده می‌شود:

پیش از آن که نقش احمد فر نمود
نعت او هر گیر را تعویذ بود
ای برادر صبر کن بر درد نیش
تا رهی از نیش نفس گبر خویش
هر که مُرد اندر تن او نفس گبر
مر ورا فرمان برد خورشید و ابر
گبر گوید هست عالم نیست رب
یاربی گوید که نبود مستحب
مولوی از مغ چنین یاد می‌کند:

مر مغی را گفت مردی کای فلان
هان مسلمان شو بیاش از مؤمنان
گفت اگر خواهد خدا، مومن شوم
ور فرزید فضل هم موقن شوم
گفت می‌خواهد خدا ایمان تو
تا رهد از دست دوزخ جان تو
لیک نفس نحس و آن شیطان زشت
می‌کشندت سوی کفران و کنشت
با وجود چنین سابقه‌ی حافظ، پیرمغان را با صراحت به عنوان مرشد انتخاب می‌کند و می‌گوید:

گر مرشد من پیرمغان شد چه
تفاوت- در هیچ سری نیست که سری
ز خدا نیست.

به نظر نگارنده‌ی این سطور عاملی که حافظ را به سوی پیرمغان که نشانی از آیین زردشت است، سوق داده، وضع سیاسی ایران در دوران حافظ است یعنی در قرن هشتم هجری که حکومت ایران در دست ایلخانان مغول بود. حافظ نگران اصالت قوم ایرانی بود و می‌خواست مردم ایرانی را به ملی‌گرایی و عظمت گذشته‌اش راهبری کند و با غزل‌های خود در آن دوران این وظیفه را با جسارت کامل انجام داده است. ■

□ در مورد وجود واژه‌ها پیرمغان و دیرمغان در غزل‌های حافظ تاکنون، چند مقاله در ماهنامه‌ی حافظ به قلم دکتر فریده معتکف، دکتر حسین وحیدی و دیگران منتشر شده است. گروهی چنین اظهار نظر کرده‌اند که این واژه‌ها از اصطلاحات و ترکیبات خاص عارفانه و صوفیانه مانند واژه‌های خرابات، صومعه، خرّقه‌ی سالوس، جام‌جم و مصطبه‌ی عشق و غیره است که با ورود عرفان و تصوّف در شعر فارسی و ظهور سرایندگان عارف رواج یافته است. در پاسخ این عده باید گفت که ورود تصوّف و عرفان در شعر فارسی از قرن ششم هجری آغاز شده و سبک خاصی در شعر فارسی پایه‌گذاری شده که به اصطلاح ادب شناسان سبک عراقی نامیده شده (منظور عراق عجم است) و تا زمان حافظ در حدود دو قرن از آغاز این سبک شعر می‌گذشته است. چگونه است که در دیوان اشعار پیش کسوتان این سبک آن توجهی که حافظ به عنوان مرشد و الهام‌بخش به پیرمغان داشته به چشم نمی‌خورد؟ گاهی برعکس در آثار شعرای بزرگی چون سعدی و مولوی ضمن اینکه انواع ترکیبات عارفانه و صوفیانه دیده می‌شود و اگر گاهی هم از مغ و مغان نام برده شده با نظر استخفاف بوده است نه به عنوان مرشد و الهام‌بخش. به‌عنوان مثال سعدی در بوستان خود در حکایتی که مربوط به سفر او به گجرات هند و رفتن او به بت‌خانه‌ی سومنات است طرز برخورد با مغان را شرح می‌دهد:

مغان تبه رای و ناشسته روی
به‌دیر آمدند از در و دشت و کوی
سعدی واژه‌ی گبر را هم طی همین شعر به کار گرفته است و این عنوان، در دوران اسلام به زردشتیان اطلاق شده و طبق نظر شادروان پور داود زبان‌شناس

خطاشوی هست». این سخن از مرتبه‌ی فضل و معرفت ایشان بعید است که ابر را در این بیت همین ابر معمولی گرفته‌اند. با توجه به مصراع دوم «که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم»، ابر جز پرده‌ی ستّاری خداوند چه می‌تواند باشد وقتی که ابر می‌تواند هدایت‌کننده باشد چه‌گونه خطاپوش نمی‌تواند باشد.

یارب از ابر هدایت برسان بارانی
پیش‌تر زن که چوگردی زمین برخیزم
چنان که ملاحظه می‌شود حافظ در این بیت هم از ابر تقاضای باران نمی‌کند. معلوم است که ابر نمی‌تواند خود شوینده باشد. اما می‌تواند به هر حال «پوشنده» باشد.

۶- محمد راستگو، ۱۳۷۵، دیوان حافظ:

۳۸۱

[ضبط مختار]: خطاشوی، «خطاشوی»
از «خطاپوش» ق. خ با آب و ابر تناسب
بیش‌تری دارد.

۷- هاشم جاوید- بهاء‌الدین خرمشاهی
۱۳۷۸، دیوان حافظ، ۴۶۴

[ضبط دیگر]: ابر خطاشوی، ضبط
قزویی: خطاپوش، البته «خطاشوی»
درست و «خطاپوش» غلط است. در «حافظ
جاوید» مقاله‌ای با عنوان «خطاشوی» آمده
و دلایل صحت «خطاشوی» بیان گردیده
است.

۸- جمشید سروشیار، ۱۳۷۸، نشر
دانش: ۴: ۶۸/۱۶

[آقایان هاشم جاوید و بهاء‌الدین
خرمشاهی] آورده‌اند: «ضبط قزویی-
خطاپوش- البته «خطاشوی» درست و
«خطاپوش» غلط است».

اتفاقاً در «خطاپوش» ظرافتی هست که
در «خطاشوی» نیست و از دید محققان
پوشیده مانده است. اولاً در میان «ابر» و
«پوشیدن» تناسبی هست. ثانیاً خطاپوشی با
فرمان «بیار» بدین معنی است که خطا را با
«شستن» پوشیده دارد و این وجه با غرابتی
که میان «باریدن» و «پوشیدن» هست بسیار
شاعرانه‌تر از «خطاشوی» است که در آن
هیچ بیبج و تاب هنری نیست. ■